بسم الله الرحمن الرحیم

## ادامه بحث قضایا و احكام و كیفیت نسب

 بحث راجع به قضایا و احكام و كیفیت نسبى كه بین اجزاء اصلیه قضایا كه موضوع و محمول است بود. عرض شد تأمّل در این مسائل براى ادراك حقیقى وجود رابط و همین طور بیان نسب ثلاث و مواد ثلاث ضرورت و امكان و امتناع لازم است. مسأله‌اى كه در مورد قضیه باید مورد توجه واقع بشود این است كه در قضیه، یك بار بحث ما بحث ماهوى موضوع نیست و بحث كلّى طبیعى من حیث هى نیست بلكه به ملاك تعیین خارج است. چون گاهى بحث مى‌كنیم از كلّى طبیعى، به ما هى هى كه از او تعبیر به قضایاى حقیقیه مى‌شود سواءٌ اینكه در خارج تحقّق داشته باشد یا نداشته باشد. مثل اینكه بحث‌هایى كه روى خود طبیعت «الانسان» من حیث هو «حیوان ناطق» مى‌شود چه اینكه در خارج باشد یا در خارج نباشد. یا اینكه فرض كنید: مى‌گوییم «كلّ مثلث له ثلاثه زوایا.» چه این مثلث در خارج وجود داشته باشد یا نداشته باشد. این را مى‌گوییم قضیه حقیقیه. در قبال آن قضیه خارجیه است كه عبارت است از حمل محمول بر موضوع به لحاظ تحقّق خارجى و به لحاظ افراد. سواءٌ كه آن افراد، افراد محققه الوجود یا مقدره الوجود باشند. بعكس آن، قضیه حقیقیه و خارجیه بنابر اصطلاح مرحوم نائینى هست كه گفتیم كه در آن محل تامّل است.

 بنابراین ما در قضایاى حقیقیه، آنچه كه به آن توجه داریم نفس حمل محمول است بر موضوع، حال این حمل یك وقتى لحاظ ذاتى خودش است كه همان قضیه حقیقیه باقى مى‌ماند. در این موقع حمل الشئ على نفسه مى‌شود و حمل ذات بر ذات مى‌شود. و وقتى كه ما نسبت بین محمول و بین موضوع را بخواهیم لحاظ بكنیم، مى‌بینیم نسبت ضرورت است؛ چون انفكاك ذات از نفس خودش معنا ندارد. وقتى كه مى‌گوییم كل مثلث له زوایا ثلاث؛ آیا این سه زاویه بودن براى مثلث ضرورت دارد یا ندارد؟ ما اصلا كارى به وجود خارجى نداریم، ما مى‌خواهیم ببینیم ماده این كه عنوان ضرورت است آیا صادق است یا نه؟

 یا اینكه فرض كنید مى‌گوییم كه: «كل مربع له زوایا خمسه بالامتناع» اگر مربع، مربع است پس پنج زاویه براى او ممتنع است. این حمل خمسه زوایا بر مربع چه مادّه‌اى دارد؟ مادّه امتناع است؛ چون همین كه شما مى‌گویید مربع، چهار زاویه را هم با خود مى‌آورد. اگر پنج زاویه بخواهد بر این حمل بشود این ممتنع مى‌شود.

 یا اینكه فرض كنید كه ما در عالم خارج ـ نه در عالم حقیقت ـ یك محمولى را بر یك موضوع به امكان ذاتى حمل مى‌كنیم و اصلًا كارى به وجود خارجى او یا به عدم وجود خارجى او، نداریم گرچه لحاظ، لحاظ خارج است. یعنى وقتى كه مسأله امكان ذاتى بیاید، این را به خارج مى‌كشاند. اما دو مطلب دیگر، یعنى دو ماده دیگر را اگر در قضایاى حقیقیه بیاوریم این ممكن است و واقعیتش هم این است كه به خودشئ برمى‌گردد و اصلًا كارى به وجود خارجى نداریم. یعنى هر مثلثى و لو اینكه وجود خارجى هم إلى أبد الآباد پیدا نكند و فقط ظرف تحقق او ظرف ذهن باشد هیچ گاه با دو زاویه نمى‌تواند ترسیم كند.

 یا اینكه هر مربعى را اگر بخواهیم در ظرف ذهن بیاوریم، این چهار زاویه مى‌خواهد و بیشتر نمى‌خواهد. یا اینكه اگر ما بخواهیم انسان را تصور كنیم، ماهیت انسان بدون تصوّر حیوان و ناطق ممتنع است.

 پس بنابراین آنچه كه ما در این مواد ممتنع و ضرورت لازم داریم ربط بین موضوع و محمول است. در قضایاى حقیقیه و در عالم و وعاء ذهن، اصلًا به خارج كارى نداریم. فقط مسأله امكان ذاتى مى‌ماند كه در مسأله امكان، همیشه نظر به وجود خارج است. باید بین این سه ماده در اینجا این فرق را قائل بشویم. پس نكته اوّل در اینجا این است كه در مواد ثلاث آنچه كه مربوط به ضرورت و امتناع است با قضایاى حقیقیه غیر حاكیه از خارج و از وجود خارجى مى‌سازد. بناء على هذا اگر ما در یك قضیه حقیقیه امتناع و یا ضرورت آوردیم، به همان نسبت حكمیه مى‌خورد و ارتباطش با نسبت حكمیه است. یعنى در ثبوت این محمول براى این موضوع بحث را مى‌بریم كه آیا این ثبوت بالامتناع است یا ثبوت بالضروره است؟[[1]](#footnote-1)

 بناء على هذا آن چه كه گفته مى‌شود كه مواد ثلاث به وجود رابط برمى‌گردد سواى نسبت حكمیه جاى تأمّل و دقّت است. آنچه كه ما عرض كردیم در مورد قضایا این بود كه قضایا، یا حقیقیه هستند یا خارجیه. در قضایاى حقیقیه آنچه كه متكلّم درصدد بیان اوست این است كه در وعاء ذهن و در عالم ماهیات مى‌خواهد یك محمولى را براى این ماهیت بار كند، حالا چه این ماهیت در خارج بخواهد تحقّق پیدا بكند یا تا قیامت هم تحقق پیدا نكند. اصلًا به او كارى ندار.

 مى‌خواهد بگوید اگر شما بخواهید یك همچنین شكلى داشته باشید. این شكل باید داراى سه بعد باشد. عرض و ارتفاع و عمق باید باشد؛ هر جسم تعلیمى باید داراى سه بعد باشد. امكان ندارد شما یك حجم تعلیمى و لو در ذهن تان بیاورید و فقط از طول وعرض تشكیل شده باشد. این سطح است، این دیگر جسم تعلیمى و حجم تعلیمى نخواهد بود.

 اینكه الآن ما آمدیم این محمول را بر این موضوع بار كردیم آیا نظر به خارج داریم؟ یعنى اگر بخواهد یك حجم تعلیمى در خارج تحقّق پیدا بكند باید داراى سه بعد باشد؟ ما چنین چیزى نگفتیم. ما مى‌خواهیم بگوییم حجم تعلیمى و لو در ذهن شما باید داراى سه بعد باشد. اگر این حجم تعلیمى اصلًا نتواند در خارج تحقّق پیدا بكند. یك حجمى را در ذهن، تصوّر كنید یك هیولایى كه اصلًا وجود خارجى ندارد بالاخره شما یك تصوّرى از یك چنین هیولایى بكنید این هیولا در ذهنتان سه بعد است یعنى هیچ وقت دو بعد نخواهد داشت.

 پس ما آنچه را كه در قضیه حقیقیه درصدد او هستیم اصلًا به وجود خارج نیاز نداریم و حكایت از وجود خارج نمى‌كند. خیلى از قضایایى كه داریم قضایاى موجبه جزئیه هستند و اینها نظر به خارج دارند. مى‌گوییم زید آمد؛ اینكه مى‌گوییم «زید آمد» ما نظر به خارج داریم اگر نظر به خارج نداشتیم كه همه به در نگاه نمى‌كردند. پس معلوم است نظر، نظر به خارج است. و الّا تا مى‌گفتیم زید آمد یا آقا آمد؛ مى‌گفتند شما در ذهن شریف یك موضوعى را درست كرده‌اید و یك محمولى درست كرده است و این محمول را بر موضوع حمل كرده‌اید، و هیچ به بنده ربطى ندارد. این سر را بر گرداندن به طرف در علامت این است كه این قضیه ذهنیه حكایت از خارج دارد مى‌كند، همین طور در قضایاى خارجیه هم مسأله، مسأله حكایت از خارج است. یعنى وقتى كه متكلّم یك قضیه را مى‌گوید در مرتبه اوّل تا مخاطب این را مى‌شنود حمل بر خارج مى‌كند. هر نویسنده‌اى براى نوشتن نیاز دارد با دست خود قلم را حركت بدهد همین طور كاغذ و مداد جلویش باشد كارى نمى‌شود بلكه باید دستش را حركت بدهد و ببرد. این نظر، نظر خارج است این را مى‌گویند قضایاى خارجیه.

 قضایاى خارجیه قضایایى است كه حكایت از ما وقع و خارج مى‌كند و فرقش با قضایاى ذهنى این است كه وقتى شما یك قضیه ذهنیه به عنوان حقیقیه بگویید هیچ وقت مخاطب نمى‌گردد دنبال اینكه این را من در كدام اتاق پیدا كنم. هر مثلّثى داراى سه ضلع هست، داراى سه زاویه هست. وقتى من بگویم شما نمى‌گردید كه این مثلث در این اتاق است، یا در آن اتاق است یا در حیاط است بلكه مصداق را در ذهن خودتان قرار مى‌دهید یعنى از ذهن مى‌آید بیرون و در ذهن قرار مى‌گیرد بدون اینكه از این حریم تجاوز كند هر دو فقط تبادلات ذهنى هست. در اینجا اسم این را ما مى‌گذاریم قضیه حقیقیه. این در اصول هم باید روشن بشود كه منظور مرحوم نائینى در قضایاى حقیقیه و قضایاى خارجیه كه گفتند چیست و اشتباه ایشان با فلاسفه در این مسئله كجا است؟ ایشان قضایاى حقیقیه را اطلاق مى‌كردند به قضایاى كه حكم روى خارج برود اعمّ از مقدره الوجود و محققه الوجود و قضایاى فعلیه و خارجیه را اطلاق مى‌كنند بر قضایایى كه افراد و مصادیق در آنجا بالفعل هستند مثل اینكه «كل عالم فى قم لابدّ أن تكرمه» این قضایا را قضایاى خارجیه گرفتند.

 ولى این اینطور نیست؛ این كه شما مى‌گویید قضییه حقیقیه یعنى قضیه ماهویه، به حقیقت او كار دارد، به ماهیت او كار دارد، به ذاتى او كار دارد، به ذاتیات او كار دارد. اصلًا كارى ندارد به این كه در خارج تحقّق دارد این بحث درباره قضایاى حقیقیه است. آن وقت صحبت در این است كه در موادّ ثلاث قضایاى حقیقیه چه نوع استعمالى در اینجا داریم؟ ما مى‌بینیم كه این مواد ثلاث اصلًا كارى به وجود خارجى ندارند. ما در یك قضییه حقیقیه همین موادّ ثلاث را مى‌آوریم، همین وجوب را مى‌آوریم، همین امتناع را مى‌آوریم. یعنى در ارتباط بین موضوع و محمول كه وجوب نقش پیدا مى‌كند، ضرورت نقش پیدا مى‌كند «كل انسان حیوان ناطق بالضروره لا بالامكان و لإ بالامتناع» و «شریك البارى موجود بالامتناع لا بالضروره و لا بالامكان» یعنى عقل صرف نظر از اینكه این قضیه، قضیه بدیهى باشد یا قضیه كسبى و نظرى، مى‌آید ویكى از این مواد را بر نسبت حكمیه بین محمول و موضوع حمل مى‌كند. این در قضیه حقیقیه است.

 حالا بیایم ببینیم كه در قضیه خارجیه چگونه است؟ در قضایاى خارجیه كه مصداق براى قضیه خارج است آیا این مواد ثلاث تغییر پیدا مى‌كند؟ یعنى شكل آنها عوض مى‌شود یا عوض نمى‌شود؟ پس در قضیه خارجیه ملاك ما مصداقیت قضیه هست در خارج. ملاك وجود این قضیه هست در عالم خارج. این ملاك براى صحّت صدق تعلّق مواد ثلاث و حمل مواد ثلاث بر نسبت حكمیه خواهد بود ولى نسبت حكمیه در اینجا عبارت است از تحقّق وجود در خارج. وقتى كه ما مى‌گوییم زیدٌ موجودٌ بالضروره او بالامكان او بالامتناع سه لحاظ در اینجا مى‌كنیم. تا مى‌گوییم «زید موجود» یك دفعه شما در ذهنتان این را مى‌آورید، یكى از این سه مورد را مى‌آورید: زید موجود بالضروره او بالامكان اوبالامتناع. با خودتان تصوّر مى‌كنید اگر این زید علّت موجبه داشته باشد بنابراین این مادّه در زیدٌ موجودٌ ماده ضرورت است؛ یعنى زیدٌ موجودٌ بالوجوب البته حالا یا وجوب ذاتى یا وجوب غیرى. البته در ممكنات، وجوب غیرى هستند ولى بالوجوب؛ چون امكان ندارد انفصال معلول از علت. وقتى علّت مفیضه افاضه وجود مى‌كند پس این ماده را در این مواد ثلاث باید وجوب و ضرورت در نظر بگیریم.

 یك وقتى شما مى‌گویید زیدٌ موجودٌ با توجه به اینكه عدم علّت در اینجا محقّق است و هنوز علّتى وجود ندارد. علت محدثه‌اى براى او وجود ندارد و سلسله علّت به وجود او فعلًا نرسیده است و موانع و صرائفى براى وجود او باقى است. در اینجا متكلّم، مى‌آید مى‌گوید «بالامتناع» پس به لحاظ عدم تحقّق علّت كه این عدم تحقّق علّت لازم گرفته است امتناع معلول را از وجود؛ ذهن حكم مى‌كند به امتناع پس «زیدٌ موجودٌ بالامتناع»

 تمام این‌ها لحاظ خارج است و ما لحاظ ذهن در اینجا نداریم در قضیه ذهنیه و خارجیه اگر یك قضیه را گفتید ببینید مخاطب دنبال چه مى‌گردد و چه چیزى را پیگیرى و تعقیب مى‌كند؟ اگر وجود خارج را تعقیب كرد بدانید این قضیه قضیه خارجیه است؛ اگر نه، اصلًا به خارج كارى ندارد، به اصل خود قضیه كار دارد نه به لحاظ خارجش، این قضیه مى‌شود قضیه حقیقیه. اگر آمدید و گفتید «زیدٌ موجودٌ» و این نگاه كرد و مى‌داند آیا علت برایش آمده یا نیامده؟ نمى‌داند آیا یك علتى آمده كه این را موجود كند یا صارف و مانعى براى او وجود دارد؟ به محضى كه شما گفتید «زیدٌ موجودٌ» آنچه را كه این حكم مى‌كند امكان است. امكان یعنى تساوى الطرفین به نسبت الى الوجود والعدم.

 مى‌داند وجود زید ممكن است پس این امكانى كه رفته روى ماهیت رفته به لحاظ وجود. یعنى وقتى كه شما ماهیت را لحاظ مى‌كنید بدون توجه به علت و بدون توجّه به معلول، در اینجا امكان وجود را حمل بر او مى‌كنید. امكان وجود یعنى چه؟ یعنى ممكن است از ناحیه علّت افاضه وجود به این بشود، پس مى‌شود قضیه خارجیه، ممكن است از ناحیه عدم علت، عدم بر او بار بشود این مى‌شود عدم خارجى. پس خود زید فى حد نفسه بالنسبه بوجود وعدم با صرف نظر از علت و علت عدم یا عدم العلت وجود براى او مى‌شود امكان.

 این مربوط به قضایاى خارجیه است. حالا صحبت ما این است كه فرقى كه شما براى این مواد ثلاث در قضایاى حقیقیه و در قضایاى خارجیه مى‌گذارید از كجا آمد؟ این مواد ثلاث چطور بین قضایاى حقیقیه و بین قضایاى خارجیه داراى اختلاف است؟ جهت اختلافش كجاست؟ ثمره‌اش در كجا ظاهر مى‌شود؟ امكان در مورد قضایاى حقیقیه نیست بلكه مربوط به خارجیه مى‌شود آیا در ترتب امكان و امتناع و ضرورت بر نسبت بین محمول و موضوع آیا مگر ثبوت این مورد توجه قرار نمى‌گیرد؟ حالا یا ثبوت ذهنى یا ثبوت خارجى. در قضایاى حقیقیه شما محمول را به لحاظ ثبوتش براى موضوع حكم به ضرورت یا امتناع مى‌كنید. «كلّ مثلّث له زوایا ثلاث» به لحاظ ثبوت سه زاویه بر مثلث شما حكم به ضرورت مى‌كنید و مى‌گویید ثلاثه زوایا ثابت بالضرورّه للمثلّث. اربعه زوایا ثابت بالضروره للمربع. سته زوایا ثابت بالضروره للمسدّس.

 بنابراین در اینجا ثبوت را شما لحاظ قرار میدهید براى عروض امتناع یا ضرورت بر نسبت حكمیه بین محمول و موضوع. همین هم در خارجیه است چه فرق مى‌كند؟ منتهى در قضایاى ذهنیه چون وجود، وجود ذهنى است پس این ثبوت مى‌شود ثبوت ذهنى. در قضایاى خارجیه چون وجود، وجود خارجى است پس این امتناع و امكان و ضرورت مى‌رود روى وجود خارجى. در هر صورت این به لحاظ اختلاف در وجود است نه به لحاظ خود مواد ثلاث. مواد ثلاث روى نسبت بین موضوع و محمول رفته به چیز دیگر كار ندارد

 در بحث وجود علمى در اینجا مى‌آید علم و كیفیت علم وعلم حضورى و علم حصولى و مباحث وجود كه به اصطلاح آیا علم از اعیان است و یا اینكه از كیفیات هست و یا علم از ماهیات هست؟ ما در آنجا عرض كردیم كه صورت ذهنیه را كه نفس آن را مى‌سازد، آن صورت ذهنیه نفس همان ماهیت است، هیچ تفاوت نمى‌كند. نفس آن ماهیت عبارتست از وجود ذهنى یعنى وقتى كه ذهن یك بقر را مى‌سازد اگر به شما بگویند كه این بقرى كه در ذهن شما ساخته شده است چرا ما ما نمى‌كند؟ چرا داد نمى‌زند؟ چرا شیر نمى‌دهد؟ مى‌گوییم: این بقر وجود ذهنى ماست؛ همین بقر اگر در خارج تحقق پیدا بكند شكلش عوض مى‌شود و خصوصیاتش عوض مى‌شود.[[2]](#footnote-2)

 در هر صورت بحث وجود ذهنى بود. در وجود ذهنى صحبت ما این بود كه وقتى ذهن مى‌آید یك صورتى را تصویر مى‌كند، خود این ماهیت را به تمام خصوصه در ذهن مى‌آورد. پس آن صورت ذهنى داخل در همان مقوله‌اى است كه در خارج هست، هیچ فرقى نمى‌كند. اصلا فرقى بین آن صورت ذهنى و ماهیت خارجى نیست. الّا این كه فرق این است كه آن وجود، وجود ذهنى است و خاصیت خارج را ندارد و آن وجود وجود خارج است و خاصیت ذهن را ندارد. فقط فرق همین است. یعنى وجود ذهنى باعث شده است كه آن ماهیت به شكل خاص از وجود تحقّق پیدا بكند آن ماهیت خارج هم به شكل خاص از وجود تحقق پیدا بكند، و این را بعداً در بحث اختلاف نوعى در وجود كه خود ملّاصدرا به این اشاره مى‌كند خواهیم پرداخت

 در اینجا هم همین طور است. مواد ثلاث قضیه ذهنى هست كه این قضایاى ذهنیه در قضایاى حقیقیه یك صورت دارد، در قضایاى خارجیه صورت دیگر دارد. در قضایاى حقیقیه به ثبوت محمول براى موضوع در وعاء ذهن است. در قضایاى خارجیه به ثبوت محمول براى موضوع در ظرف خارج است، بنابراین هیچ فرقى از نقطه نظر عروض یا انتزاع مواد ثلاث بر نسبت حكمیه بین موضوع و بین محمول وجود ندارد. اگر كند مى‌رویم عیب ندارد چون این‌ها یك مباحث اساسى هست كه در همه جاى اسفار به درد مى‌خورد.[[3]](#footnote-3)

1. سؤال: در قضايايى ذاتى، امکان، اصلًا امکان ندارد؟

جواب: نخير، اصلًا امکان وجود ندارد، چون ما آنچه که در قضاياى حقيقيّه ما بکار مى‌بريم آن ذات و لوازم ذاتيّه را براى خود آن موضوع مى‌خواهيم ثابت بگيرم. بنابراين يا اين که ذات داراى اين لوازم هست يا داراى اين لوازم نيست، در هر صورت در ظرف خارج است. که در ظرف خارج ممکن است اين لوازم براى ذات بار بشود وممکن است که بار نشود. [↑](#footnote-ref-1)
2. سؤال: شما مواد ثلاث را خارجى مى‌دانيد در قضاياى خارجيه يا ذهنى است؟

جواب: ببينيد اين مواد ثلاث ذهنى است اصلًا ما خارجى نداريم

سؤال: پس فرقى نکرده بين قضاياى خارجيه و حقيقيه در خود مواد ثلاث؟

جواب: نه، در خود مواد ثلاث فرقى نيست حالا مسأله وجود ذهنى را در اينجا عرض مى‌کنيم آن وقت مى‌آييم سر موادّ ثلاث که اينجا يک نکته بسيار دقيقى هست که به اصطلاح همين قضيّه باعث شد که خيلى‌ها خلط کنند اصلًا يکى وجود رابط را انکار بکند و يکى اثبات بکند، يکى مثل صدرالمتألّهين بگويد اصلًا من باب مثال در قضاياى هليّه بسيطه وجود رابط نداريم در اختلاف نوعى بين وجود، در آنجا قائل به اختلاف بين وجود فى غيره با وجود فى نفسه شدند که به اصطلاح خيلى بحث است و من اصلًا مانده‌ام که مرحوم آخوند چرا اصلًا اين بحث را آورده در اينجا ببنيد در بحث وجود ذهنى اختلاف بين آخوند و بين حاجى و بين ساير افراد و محقق دوانى اين بود که باصطلاح آن مبناى ما به محقّق دوانى نزديکتر بود تا بقيه. آن اين بود که ذهن ما همان ماهيّت را مى‌آيد مى‌سازد. يعنى بعينه هر ماهيتى که در خارج وجود دارد همان ماهيّت خارجى را ذهن مى‌آيد مى‌سازد و چطور نسازد در حالتى که معلوم بالذات آن ماهيتهاى خارجى اول در خود ذهن بوجود آمده است. يعنى وقتى شما نگاه مى‌کنيد به يک شئ خارجى آن کتاب معلوم بالعرض است. آن صورت ذهنى شما معلوم بالذات است. چرا آن کتاب معلوم است؟ بواسطه صورت ذهنى. اگر شما ذهنى نداشته باشيد، آيا اين کتاب معلوم است؟ کتاب، کتاب است ولى معلوم نيست. اتصاف اين کتاب به علم بعد از اتصاف شما به علم است. يعنى اول بايد در ذهن شما يک صورت کتابيّت بيايد اسم آن را مى‌گذاريم معلوم بالذات، وقتى که آمد اين کتاب مى‌شود معلوم. و الّا يک انبار کتاب در اينجا باشد و در آن بسته باشد، هيچکدام اينها معلوم نيستند. کتاب هستند ولى معلوم نيستند. بايد در انبار را باز کنيد، يکى يکى کتابها را باز کنيد، ببينيد در آن چه نوشته، رنگش چيست؟ صفحه‌اش چيست؟ خصوصياتش چيست؟ تا شما علم به اين پيدا کنيد. در همه کارهايتان همين کار را مى‌کنيد. فقط اختصاص به اين ندارد.

در قضيّه نکاح انسان بايد به حدّى ببيند که رفع جهالت بشود. اينکه مى‌گويند فقط صورت و اين حرف‌ها، اين طور نيست و حتى نظر به مواضع زينت هم براى رفع جهالت اشکال ندارد، چون بايد طرفين هم ديگر را ببينند به نحوى که بدانند. اين مى‌خواهد يک عمرى با او زندگى کند و چه بسا بعداً يک اختلافاتى پيش بيايد و يک مسائلى پيش بيايد و آن بگويد نمى‌دانستم يا اينکه درست نديدم ولى چيزى که در اينجا بايد مورد توجه قرار بگيرد اين است که،

به نظر حقير بايد اين مسأله به نحوى باشد که خود دختر توجه به اين قضيه پيدا نکند،

چون اين که در شرع هست مرد مى‌تواند به مرأه نظر کند به نحوى که رفع جهالتش را بکند اما اين منافات ندارد با اينکه حيثيّت خود دختر و خصوصياتش لحاظ بشود. يک دخترى هست برايش مسأله‌اى نيست که مرد بيايد و همه جايش را هم نگاه بکند؛ اين طوريش نشود. ولى يک وقتى يک دخترى هست حيا دارد، عفّت و شخصيّت دارد و داراى يک وزانتى هست، يک حجبى هست اين اصلًا برايش ممکن نيست که بيايد يک نحوى بنشيند جلوى داماد، و داماد هم قشنگ به او نگاه کند. حالا داماد يا بپسندد يا نپسندد. اين صحيح نيست. بگويد اى بابا! اين قشنگ ما را ديد زد و بعد هم گذاشت رفت. اينکه اينطور نمى‌شود،

اگر شرع تجويز کرده است نظر بر مرأه را تا حدّى که رفع جهالت بشود از آن نقطه نظر هم مسائل را را هم مورد توجّه قرار داده است. لذا اصلًا اعتقاد من اين است کسى که مى‌رود خواستگارى، به يک نحوى به دختر نگاه کند که اصلا دختر خودش متوجه نشود. فرض کنيد که قرارى بگذارند، مثلًا مادر برود آنجا، مثلًا يک لباسى بپوشد به اصطلاح وضعيّتى که براى پسر جاى شک و شبهه باقى نماند. چون اينها اتفاق افتاده است، در نحوه پوشيدن لباس خيلى مهم است که يک لباسى را بپوشانند که اين لباس بعضى از عيوب را بپوشاند. ممکن است اين بعدا برايش مسأله مى‌شود. چون سليقه‌ها فرق مى‌کند؛ يک سليقه‌اى يک قسم مى‌پسندد، يک سليقه‌اى يک قسم مى‌پسندد

و شارع اتّفاقا در مسأله ازدواج خيلى قائل به تسهيل است و همين مسأله رفع جهالت که اينجا شده اين مسأله بسيار مهمى هست که بايد حتى اگر نشد، دوباره بيايد و او را نگاه بکند. بايد اين لباسى را به تن بکند که خصوصيات جسمانى او را براى پسر روشن بکند و آشکارا کند و تزئين او، خلاصه اشکال دارد.

البته يک آرايش و يک تزيين خيلى بسيطى که همين قدر پسر مى‌بيند خوشش هم بيايد اين مقدار را مى‌توانيم بگوييم اشکال ندارد.

امّا اين که او را آرايش کنند و وضع او را به نحوى به هم بزنند که بعدا موجب اشکال بشود اينها همه اينها غشّ در معامله است.

من موارد عديده‌اى را مى‌دانم که در موقع رويت آن طورى که بايد و شايد رويت نشده و بعداً به اشکال برخورده است، اگر بخواهم يک خورده مشخص بکنم شايد رفقا خيلى‌ها را متوجّه بشوند. اين که در ذهن من است شايد هفت يا هشت مورد هست که به طلاق کشيده شده است. يکى از نقطه نظر رنگ بود، يکى از نقطه نظر جسم بود يکى از نقطه نظر بعضى از خصوصيات ديگر بود. اين ها چيزهايى است که انسان بايستى توجّه بکند.

سؤال: عقد محرميّت، براى نگاه کردن جايز نيست؟

جواب: يک وقتى صيغه به اسم محرميت نيست بلکه واقعا بعنوان زوجيّت است يعنى صيغه مى‌خوانند که واقعا اين زن او بشود و وقتى

زن او شد، بعد آن وقت نگاه بکند به خصوصيّات و اين حرف‌ها. اين اشکالى ندارد. البته در نکاح شرط عدم دخول وعدم مواقعه هست. عدم دخول و عدم مواقعه حکم نيست بلکه حق است و زن مى‌تواند شرط بکند. حتى در مورد عقد دائم هم همين طور، يک شخصى يک زنى را عقد دائم مى‌کند و زن با او شرط مى‌کند هيچ وقت با او مواقعه نکند، اين اشکال ندارد. ممکن است يک زنى باشد ناراحت بشود. اين مسأله خيلى موارد فقهى پيدا مى‌کند. اگر ما دخول را شرط لا ينفک، بعبارت ديگر مقتضاى ذاتى عقد بدانيم خيلى مسأله تفاوت مى‌کند با اينکه ما دخول را شرط ذاتى و مقتضاى ذاتى عقد ندانيم. آن وقت ديگر خيلى مسائل به هم مى‌خورد. اجازه از پدر، در مورد غير رشيده با تحقق اين شرط چطور مى‌شود؟ آيا ديگر در اين صورت اجازه پدر هست؟ مثلا يک دخترى هست مى‌آيد با پسرى صيغه مى‌خواند و شرط عدم دخول مى‌کند، آيا در اينجا ديگر اجازه پدر شرط است يا نه ديگر شرط نيست؟

آنچه که بعيد مى‌دانيم در اينجا آن است که اجازه پدر شرط باشد، چون وقتى که شرط عدم دخول هست ديگر در اينجا آن مسأله بکارت منتفى است

سؤال: بعد از اين که عقد کرد مى‌توانداسقاط کند؟

جواب: نه ديگر، اين وقت در اينجا ديگر نمى‌شود. يعنى شرط تعليقى مى‌شود

سؤال: يعنى شرط کردند واقعا و تعليقى در کار نيست بعد از اينکه شرط تمام شد بگويد من از اين حرف گذشتم

جواب: آن وقت، هم حدوثا شرط هست و هم بقائاً. حدوثا آن درست است اما بقائا با اجازه پدر صحيح مى‌شود

سؤال: آن جنبه بقائى فقط و الا عقد منعقد که است؟

جواب: بله آن عقد منعقد است

سؤال: در دانشگاه هم ديگر دوست پسر و دوست دختر با يک صيغه خواندن راحت مى‌شود،

جواب: البته ما ببينيم که آيا نقض غرض نشود

سؤال: خب کارى هم که نمى‌کنند.

جواب: اگر آمدند و کردند چه؟، مجتهد در خيلى از مسائل نظرش مى‌رسد ولى بخاطر مصالحى نمى‌تواند فتوا بدهد اگر راهش را باز بگذارد مملکت به هم مى‌ريزد.

سؤال: حالا که باز نگذاشتند دارد به هم مى‌ريزد.

جواب: حالا ديگر ما چرا اينکار را بکنيم؟ يکى از من پرسيد اگر شخصى زن نداشته باشد و واقعا گرفتار باشد و در عذاب باشد آيا مى‌تواند به مسأله استمنا بپردازد، گفتم يک وقتى به حد جنون مى‌خواهد برسد اشکال ندارد يعنى از باب اکل ميته و ضرورت و احکام ثانيه است و آن اشکال ندارد. اين غير از اين است که ما مثل آقاى فضل الله در لبنان بياييم فتوى بدهيم اگر اين طور باشد همه به هم مى‌ريزند. اين رواج حرمت است اين خيلى کار زشتى است. يک موقع کارى پيش مى‌آيد در چه شرايطى، در چه فلانى، که طرف اگر انجام ندهد بالا خانه‌اى قاطى کند، اين يک طور يا فرض کنيد عملًا بيايند فتوى به حليت بدهد. اين نمى‌شود [↑](#footnote-ref-2)
3. سؤال: شما فرموديد که فرق است بين ربط و نسبت حکميه

جواب: بله!

سؤال: پس در اين صورت حدود شش تا مى‌شود

جواب: نه من عرض نکردم فرق است

سؤال: فرموديد حکما فرق را گذاشتند

جواب: بين ربط و اين ها، بله مى‌خواهيم بگوئيم آيا وجود رابط يک حقيقت خارجى هست يا وجود رابط فقط همين نسبت حکميّه است؟ هنوز به اين نرسيديم وجود رابط را حقيقت خارجى گرفتند

سؤال: شما نافى هستيد

جواب: بله! حالا ما انشاالله فردا به اين مسأله مى‌رسيم. خواستيم امروز برسيم که

مباحث شيرين ترى پيش آمد. [↑](#footnote-ref-3)